

مُصِيبَتِ نَامِه

سر اینده:
علیرضا حسینی

عنوان کتاب:

مُصیبت نامه

نویسنده:

علیرضا حسینی

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

۱.....	فهرست مطالب
۴.....	گفتگوی تبه‌کار با آقا.....
۶.....	جمکران.....
۷.....	عقل و خرد.....
۸.....	لعت.....
۹.....	صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!!.....
۹.....	شرک.....
۱۰.....	افعی مذهب.....
۱۱.....	ز اسلام به جز نام نماند.....
۱۱.....	خدایی که من می شناسم.....
۱۲.....	از دین جدا شوید.....
۱۳.....	قرآن تو پاره کردی.....
۱۵.....	کیهان جدا شو از دین.....
۱۶.....	شعر نو.....
۱۷.....	خدایا.....
۱۸.....	در اوهام.....
۲۵.....	اقیانوس توحید.....
۲۸.....	غرق خرافات.....
۲۹.....	علی واقعی.....
۲۹.....	آمدند و به ما ز دین گفتند.....
۳۱.....	حُب بدون عمل.....

- ۳۱ حُب بدون معرفت.....
- ۳۲ زبان حال مداحان و واعظ نادان.....
- ۳۲ از توهم تا حقیقت.....
- ۳۵ مذهب ما.....
- ۳۷ گفتگوی واعظ و عارف.....
- ۳۸ مُحبان عمر و علی.....
- ۳۹ شک کن.....
- ۳۹ روحانی شهر.....
- ۳۹ واعظ و مداح نادان.....
- ۴۰ اگر
- ۴۰ بترس.....
- ۴۱ دین الله.....
- ۴۱ دارم درون سینه ز اندوه آهها.....
- ۴۲ ای که با یاران پیغمبر بدی.....
- ۴۲ کار جاهل.....
- ۴۳ با جهالت برو تا جهنم.....
- ۴۴ آخوند.....
- ۴۵ تقلید و جهالت.....
- ۴۶ شد قیامت، امامت نیامد.....
- ۴۷ علی یا شیعه؟.....
- ۴۸ منش متعصبین.....
- ۴۸ شرک و جهل.....
- ۴۹ جهالت.....

- ۴۹ خوارج مثل حیوانند.....
- ۴۹ خوارج.....
- ۵۰ و تمام است مرا با تو سخن.....
- ۵۱ روز جزا.....
- ۵۱ شکوه علی از مدعیان حب او.....
- ۵۲ خداحافظ.....
- ۵۲ جمهوری قُلابکی.....
- ۵۳ کشورم را.....
- ۵۵ سرود ملی انجمن پویندگان راه شرک.....
- ۵۶ رنگ سیاه رنگ عشقه!!.....
- ۵۷ اسلام ناب آخوندی!!.....
- ۵۸ توحید یا شرک؟.....

گفتگوی تبه‌کار با آقا

که من بر خود ستم کردم، تو بر دین تو کاری کرده ای بسیار ننگین و یا روسیه کافرتر از چین؟ نه چندین بار و چندین سال و چندین کجا دین گفته فحاشی و توهین؟ برای مردم مظلوم مسکین؟ کدامین دین کدامین راه و آیین؟ چرا لالی بگو با ما، کدامین؟ چماق آهنین در زیر آستین روایت، کرده دین را زشت و چرکین نگو دین بر چنین پوسیده آیین نماد کفر، لابد پوشش جین! برای اینکه دین شد راه تعیین تمام چهره ها بد زخم و آگین ولی شد هفت دریا از تو چرکین به گوش تو نصیحت مثل یاسین تو کوچکتر از این کوچکتر از این تو یک ملت فنا کردی به صد کین خراج و باج، سوی چین و ماچین خراج و باج، حالا گشته است این دو صد لعنت بگو ای دوست، آمین

تبه‌کاری به آقا گفت روزی سیاست را نقاب دین زدی تو کجا دین گفته با چین دوست باشید؟ فشار مصلحت یکبار باشد کجا دین گفته آزار و شکنجه؟ کجا دین گفته کهریزک بسازید؟ کجا دین گفته مکر و حيله بازی؟ کدامین دین، بترسد از مخالف دلیش فیلترینگ و جهل و سانسور حدیث و قصه شد بنیاد مذهب نگو مذهب، بگو جهل و خرافه نماد دین اگر ریش است و چفیه^۱ منافق پروری کردید اینجا تمام پیروان تو خوارج تبه‌کاری من با توبه پاک است دل تو سنگ شد آقا ز نیرنگ تو آقا نیستی ای بنده‌ی جاه ستمگر بوده ام من بر تن خود چه شد بر ما که دائم می فرستیم همین ایران که سویس بود هر روز بر این شاهی که با دین شد سوارت

^۱ چفیه: پارچه ای که حزب اللهیان و بسیجیان و حامیان ولایت فقیه به گردن خود می اندازند.

به هر جا پانهی ترس است و وحشت
 چرا مردم چنین افسرده هستند؟
 شده مغز تو پوک از حرف کیهان
 خدا کی گفته این اوباش، دینند؟
 تو دشمن پروری آقانندانی
 بترس ای خرمگس روزی به ناگاه
 دو صد لعنت بر آن شاهی که مرده
 به ذات حق قسم افکار آخوند
 سواری می دهی تا کی برادر؟
 سرت را گرم کردند ای برادر
 ندو مانند خر دنبال آقا
 تو را فردا چه تلخ است ای برادر
 بپا خیزی اگر از خواب نوشین
 به شهد علم، پایان ده به تلخی
 ولایت، مظهر یک شرک ناب است
 چماق، اقتدارت آهنین نیست
 تو بستی عقد دائم با شیاطین
 تو خود کوری به آیات الهی
 فروشی جو، ولی گندم نمایی
 اگر از جانب الله هستی
 ملامت نیست بر ملت، نباشد
 بله من مخملی، دشمن، برانداز
 سپاهت هار شد، روزی بگیرد

تو گویی هست ایران، کشور مین
 به هر جا پا نهی، هستند غمگین؟
 از این تحلیلهای پوچ و پشمین
 اگر دین این بود، رحمت به بی دین
 سپاهت احمقانی سر به پایین
 به هم کوبد تو را پره‌های شاهین
 دو صد لعنت بر این آخوند بی دین
 نجس تر باشد از مدفوع و سرگین
 بیا بر روی زین، ای روی تو زین
 به دعوایی که باشد در فلسطین
 نرو، هُش، های، هو، هر، لاجرم هین!!
 تو ای خوابیده در اوهام شیرین
 گریزد دزد، پاورچین ز پرچین
 به نور علم تا یک صبح زرین
 بتی اطراف آن جمع شیاطین
 که پای ظلم، کوتاه است و چوبین
 نهادی نفت را هم شرط کابین
 تو دین را می کنی تفسیر و تبیین؟
 بگویی زر، ولی داری ملامین
 جوازت کو؟ بده یکبار تضمین!
 علامت بر جبین این شیاطین
 به هم خورده دلم از این مضامین
 تو را پاچه به جای امر و تمکین

بین من کی زدم این نکته تخمین
شما دارید تا هنگام تدفین
بگیرد زخمهای کهنه تسکین
که جایست هست در اعماق زیرین
زری تا قشم، از قم تا ورامین
اطاعت، جانفشانی، عشق، تحسین
از آن روبه، ولادیمیر پوتین
تمام کوچه ها را شمع و آذین
که من بر خود ستم کردم، تو بر دین!

نظام تو بساطش بر می افتد
گمانم شانزده سال دگر وقت
کشندت عاقبت چون سوی دوزخ
نباشد جای تو بالای دوزخ
کشیدی گند بر ارکان کشور
عجب دارم که داری انتظار
تو رسم مملکت داری بیاموز
بیندی گر فلنگت را ببندیم
خدا بخشد مرا شاید، تو را نه

جمکران

بازار دین کننده کساد است، جمکران
دین طغیان ویت پرستی عادات، جمکران
جمع کران رسیده و شاد است، جمکران
شیطان به دست خویش نهاد است، جمکران
طفل نژاده را ز چه زاد است، جمکران
شاید علاج درد و ضماد است، جمکران
ضد خدا و پر ز عناد است، جمکران
هش دار، بدترین بلاد است، جمکران
بدتر از این به دهر نژاد است، جمکران
آن روز شوم، خرم و شاد است، جمکران
هر چند یک شعار و نماد است، جمکران
وزر و وبال روز معاد است، جمکران

چون مرکزی برای فساد است جمکران
چون یک بت بزرگ شده نصب روی
چاهی است کنده اند در راه مستقیم
در خاک قم به خواب کسی آمدوبه ظلم
چیزندیده را زچه دیده است توی خواب
شد زخم جسم چرکی مذهب زکفر و شرک
شرک است دین حاکم تاریخ و لاجرم
چون این بت بزرگ در آنجا شدست نصب
فکر بهائیت شده پیدا از این طریق
گر مسجد الحرام شود خالی و خراب
ازین هلال شیعه به اسلام رخنه هاست
مانند قبر و گنبد و فریاد روضه ها

چون دوزخی سیاه، گشاد است، جمکران
 بدتر ز ظلم ابن زیاد است، جمکران
 این شرک را نمود و نماد است، جمکران
 چون مظهر نبود سواد است، جمکران
 چون مرکزی برای فساد است، جمکران
 بر بید شرک، وحشت باد است جمکران

صدها هزار زائر و هل من مزید او؟
 خون شد دل حسین زآخوند و فکر او
 این وهم شد عمود خرافات شیعه ها
 آتشکده خراب شد و قبرها درست!
 زنها قدیم نذر معابد شدند و حال
 توحید ما خراب شده در هوای جهل

عقل و خرد

در حالت بیداری، بر تن عرق افتاد
 حق آمد و با آمدن او ورق افتاد

دیشب به سرم آتش عشقی زحق افتاد
 قرآن چو گشودیم، مفاتیح ور افتاد

با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد

در جنب خدا صحبت اغیار چه زشته
 آخوند به دوزخ بشود سرخ و برشته
 با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد
 با قصه و افسانه به تاریخ سفر کرد
 در کشور تو فتنه و اندوه و شر افتاد

در آن ورق پاک، چنین بود نوشته
 هر چند علی جانم در ناف بهشته
 از چنگ توهم، دل خود را بکن آزاد
 آخوند تورا مثل خودش احمق و خر کرد
 دزدید تو را ایمان، پس گوش تو کر کرد

با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد

باغ و چمن از یاد خدا یافت طراوت
 چون ملت تو تجزیه گردیده و بر باد

کام و دهن از نام خدا یافت حلاوت
 با وحدت و توحید نکن جنگ و عداوت

با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد

خیل ملک از جمع شیاطین به فرار است!
 شد بتکده ها از طرف شیعه چه آباد

حوران بهستی را با شرک چه کار است؟
 اعمال شما موجب بیزاری و عار است!

با عقل و خرد، هر که در افتاد و افتاد
 من دوست تو هستم نه دشمن دینت
 باشد که خدا باشد همواره قرینت
 تو فحش به من دادی از شدت کینت
 این نکته زیبا را از من مبر از یاد
 با عقل و خرد، هر که در افتاد و افتاد

لعنت

جنتی بر حماقت لعنت
 گفته ای آیتی ز اللهم
 هفته وحدت نمایشی است
 منشاء فتنه ای و غصه و شر
 می کنی انقلاب مثل خر
 همت تو مضاعف و پوچ است
 دیده تو ندیده جز دشمن
 خنده هایت چه مودیانه شده
 بمب و موشک برای تو شوکت
 بچه های شما اگر دزدند
 عصمتی نیست در ولایت تو
 بی بصیرت بدون برنامه
 چشم تو پر ز مکر و بی شرمی
 هاشمی بر سیاست لعنت
 بر تو و شکل آیت لعنت
 تفرقه، بر جماعت لعنت
 رهبر را بر ولایت لعنت
 هموطن بر حماقت لعنت
 بر سراپای همت لعنت
 بر تو و بر شماتت لعنت
 خامنه بر خباثت لعنت
 بر سراپای شوکت لعنت
 بر تو و اهل و عترت لعنت
 هست اگر، پس به عصمت لعنت
 بر سراپای حکمت لعنت
 بر سراپای حیلت لعنت

صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!!

نور کی با خدعه می آید؟ نمی آید کسی
چون تو را تغییر می باید، نمی آید کسی
طفل بی مادر نمی زاید، نمی آید کسی
کس تو را هرگز نمی پاید، نمی آید کسی
ذره‌ای شک کن دلا، شاید نمی آید کسی
دین ز روی عقل فرماید نمی آید کسی
جهل روی جهل افزایش، نمی آید کسی
این ندا از عرش می آید، نمی آید کسی
خشمگین دندان خودساید، نمی آید کسی
دین تو با قصه آلاید، نمی آید کسی
مشت آنها وا شود شاید، نمی آید کسی
صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی

صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی
بعد قرآن و پیمبر حجتی دیگر نبود
بی پدر شاید بزاید چرخ بازیگر ولی
جز خدای پاک ستار العیوب بی بدیل
اینهمه ظلم و تو در او هام خود خوابیده‌ای
کار مذهب نیست جز آلودگی و تفرقه
قصه و افسانه و حرف و حدیث روضه‌ها
چون عمل با فکر صالح هست تنها راه تو
بشنود آخوند اگر این شعرهای آتشین
مکتب آخوند با توجیه و مکر و سفسطه
کاش می آمد که تا آخوندها رسوا شوند
در خیالی خام اجداد تو مُردند ای عزیز

شرک

نباشد گر تعقل، شرک باشد
که آغاز تزلزل، شرک باشد
که این اعمال در کل شرک باشد
اگر دیدی که شد سُئل، شرک باشد
فقیر آسمان جُل، شرک باشد
برای اینکه این پُل، شرک باشد

به غیر از حق توکل، شرک باشد
فروریزد بنای شرک در ظلم
مده نذر و مزن بر سینه و سر
بنای شرک آمیز و ولایت
اگر شد ملت باهوش با نفعت
شریعت با ولایت بند آمد

چنین اعمال در کل، شرک باشد
 بدان ای گیج مُنْگُل، شرک باشد
 که ضد سوره قُل، شرک باشد
 همین مداح بلبَل، شرک باشد
 به غیر حق توسل، شرک باشد
 به غیر او توسل، شرک باشد
 مزن بر من چنین زَل، شرک باشد
 ز تهران تا به اَمَل، شرک باشد
 که آغاز تساهل، شرک باشد
 ورای هر تجمل، شرک باشد
 نشو ساکت تحمل، شرک باشد
 بیا بیرون ز اَعْل، شرک باشد

زیارتخوانی و گنبد پرستی
 امام غائب حاضر چو الله
 نخواندی قل هو الله و احد تو
 همین اندوه و زاری توی هیات
 برای مشرکین بت واسطه بود
 به غیر او مبند ای دوست امید
 مدران چشمه‌ایت را چو کافر
 فتاده گنبد بر ارکان کشور
 در اینجا ساده بینی یک فریب است
 ضریح و گنبد و جار و هیاهو
 بر این ظلم سراپا مکر و نیرنگ
 نکن تقلید مثل گوسفندان

افعی مذهب

در میان مسلمین غوغا و کین افتاده است
 اختلافی پوچ اندر مسلمین افتاده است
 دین ز نادانی ما روی زمین افتاده است
 در سر بی مغز ما تنها همین افتاده است
 تا گذار تاجران برخاک چین افتاده است
 گرچه جای مَهرها روی جبین افتاده است
 احمقی که روزی از ماء معین افتاده است
 افعی مذهب به روی گنج دین افتاده است

افعی مذهب به روی گنج دین افتاده است
 از برای قصه‌هایی زشت و سرتا پا دروغ
 بیرق بدعت شده بر دستهای ما بلند
 دردل بی نور ما میل خرافات است و بس
 اقتصاد ما فلج از مشرکین بی خدا
 مثل خون زهر خرافات است در رگ‌ها روان
 ادعای فضل و دانشمندی و ایمان کند
 آب دانش شست خاک جهل و دیدم فاجعه

ز اسلام به جز نام نماند

وقتی که برای عشق فرجام نماند
آزاده که در بند شکفتن می خواند
بستند در خانه آزادی را
دین را به سراپرده قدرت بردند
هیئات در این قوم به جز دیو نبود
سی سال گذشت ای خداوند چرا
ساقی که برفت، صحبت جام نماند
چون خواند اگر چه رفت ناکام نماند
انگار کسی برای اعدام نماند
در مسلخ مصلحت که اسلام نماند
افسوس ز اسلام به جز نام نماند
یک روز قشنگ و خوب و آرام نماند؟

خدایی که من می شناسم

آن خدایی که می شناسم من
خالی از زحمت خرافات و
دشمن متولیان مذهب
دوست آن کسی که آزادست
دور از هر خرافه و مسلک
ضد آخوند و قصه و تاویل
ببایی از واسطه ندارد او
از زبان بازی و تقلب دور
عاشق اتحاد نوع بشر
حامی پیشرفت و آزادی
دین مطلوب او، محبت و عشق
آن قدیمی ترین خدا باشد
راه او از شما جدا باشد
دشمن هر چه دین نما باشد
از اسارت، رها رها باشد
هر کجا هست او شفا باشد
ساده و پاک و بی ریا باشد
هر چه نزدیکتر به ما باشد
روشن و خوب و با صفا باشد
شاهد رنج عصر ما باشد
دور از غصه و جفا باشد
کار محبوب او، وفا باشد

نه بلا مانع بلا باشد
 آستانش حریم لا باشد
 آری آری ، روا روا باشد
 بی سر خر جهان تو را باشد
 عقل تو نیز پیشوا باشد
 ملتی که درد آشنا باشد
 سمت آزادیش خدا باشد
 غصه هایش به زیر پا باشد
 متحد، پاک، باحیا باشد
 من او مُرده، فکر ما باشد
 نیست او زنده، او فنا باشد
 آنکه نادان و بی حیا باشد
 وعده ای پای درهوا باشد
 شرک و موهوم و ادعا باشد
 آن قدیمی ترین خدا باشد

وا کُند هر چه غُل و زنجیر است
 چون نباشد به غیر از او الله
 غیر از این لا هر آنچه آری هست
 نه نماینده دارد و نه باب
 حجتی نیست غیر قرآنش
 هست در ملتی که آگاهست
 هست در ملتی که آزاد است
 هست در ملتی که خوشحال است
 هست در ملتی که با هم خوب
 با خرد دوست، از جهالت دور
 آنکه آزاد شد ز روی جهل
 نیست آزادی و اسارت بود
 وعده شخص غایب موهوم
 این خدایی که می شناسی تو
 آن خدایی که می شناسم من

از دین جدا شوید

شـرم از خـدا کنیـد
 از دین جدا کنیـد
 تو در پناه چینی
 سـرریزه ای، همینی

از دین جدا شوید
 چـرک سیاسـت را
 رهبر، کجا تو دینی
 تو آفت زمینی

ای ننگ دین و آیین	کیهان ^۱ جدا شو از دین
تهران سیاه و رنگین	از فتنه تو خونین
ای بدتر از خوارج	از دین شدید خارج
شد بسابی از حوائج	ایران بسرای دنیا
ای کاروان خرها	طیف شکنجه گرها
ای لایق تبرها	بی بار و بر شما

قرآن تو پاره کردی

در پوشش سیاست	دین را خراب کردی
تا قلعه ریاست	اسلام، نزدبان شد
این گله را حراست	سگ رفت و گرگ آمد
آنرا سواره کردی	اسلام شد پیاده

قرآن تو پاره کردی

قرآن تو پاره کردی

فریاد بر کشیدیم	شد پاره عکسی ^۲ و ما
انگار ما ندیدیم	آن کشته های جنگش

^۱ روزنامه کیهان و گردانندگان احمق و خرافی آن، در حمایت از نظام ولایت و حزب گمراه و منحرف خویش هرگونه چرند و مزخرفی را انتشار می دهند و نسبت به گروههای مخالف، بسیار متعصب هستند.

^۲ - عکس خمینی در جریان مخالفتهای باندهای سیاسی، در خیابانی پاره شد و فیلم آن منتشر گردید و باعث جنجال فراوانی شد.

کـو آب و بـرق مـفتی؟^۱ مـا واقـعا پـلیـدیم
سـوی عـراق و لـبنان گـویـی اشـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

افسـوس چـهـره دین از فـکر تـو خـراب اسـت
اندیشـه هـای قـرآن با کـار تـو سـراب اسـت
آن وعـده هـای گـنده نقـشی بـروی آب اسـت
در پـستی و دناوت مـا را سـتاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

انـداختی شـکافی در سـرزمین اسـلام
نقـش هـلال شـیعه جـنگ اسـت و بـمب و اعدام
از ایـن نـفاق دینی شـد صـهیونیست خوشکام
تـرس یهودیـان را تـو خـوب چـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

رنـج و فسـاد و تبـعیض ایـران مـا گـرفته
معتـاد و دزدی و قـتل هـر گوشـه جـا گـرفته
نـرخ تـورم و فقـر هـر سـاله پـا گـرفته
خـود را علـی نمـودی ظلمـی دـوباره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

^۱ - جناب خمینی در اولین سخنرانی خود در بهشت زهرا تاکید کرد که آب و برق و اتوبوس مجانی خواهد شد!!

قرآن تو پاره کردی

کیهان جدا شو از دین

ای نطفه پر از کین	ای ننگ دین و آیین
ای لات بی سر و پا	با پنجه های خونین
دوزخ برای تو کم	با مرگ و لعن و نفرین
صدها هزار لعنت	با صدهزار آمین

کیهان جدا شو از دین

ای ننگ دین و آیین

با شستشوی مغزی	خوانندگان جاهل
با قصه های دینی	در یک قیاس باطل
با سردبیر احمق	چون خرفتاده در گل
روسپیه حامی تو	حامی دیگرت چین

کیهان جدا شو از دین

ای ننگ دین و آیین

رهبر علی شد و او	گوی شدست مالک!
شیطان فریبستان داد	در یک قیاس مهلک
چون می رسی به دوزخ	ای دیو: کیف حالک؟
برخی از این توهم	از خوابهای رنگین

کیهان جدا شو از دین

ای ننگ دین و آیین

بی شرمی و وقاحت	از حد گذشت آری
-----------------	----------------

هیـزم کـش جـهـنـم مانـند اسـب گـاری
 تا کی دروغ و وعده تا کی فریبکاری
 بازیچه سیاست شد کار منبر و دین
 کیهان جدا شو از دین
 ای ننگ دین و آیین

شعر نو

(فاجعه نه دی ماه ۱۳۸۸)

رفت آزادی به دار
 مصلحت شکل چماق
 دشنه تیز سیاست ذبح کرد
 پیرو اسلام را
 ریخت اشک و ناله ها تمساح کرد
 گفت : وا اسلامها
 زنده گردد گر حسین
 تیغ تیز خویش را
 می زند بر گردن کفتارها
 این گروه احمق مداح ها
 این عزاداران هیاتهای مرگ
 بت پرستی ها و منبرها و مرقدهای شرک
 این یزیدی ها به زیر نام عاشوراییان
 ابن ملجمهای کیهان

شمرهای اطلاعات و بسیج
 مردم نادان و گیج
 می شود تاریخ، تکرار و دوباره
 می شود مرتد، منافق، خارجی، عامل بیگانه، وهابی: حسین! یا میر حسین؟
 در نه دی ماه تحت نام دین!
 چون حکومت هست در دست ولی امر
 پس خلیفه حتما اوست!
 نایب بر حق شخص غائب اوست!
 ذوب شو در او و گرنه
 ما تو را در کوره جهل و تعصب ذوب گردانیم
 پس نمی آید حسین
 همچنانی که نمی آید به ذات حق قسم
 مهدی موهومتان
 ای برادر تا نخواهی هیچ تغییری نیابد اتفاق
 می شود چین بر سر نفت تو چاق
 تا که فکر و ذهن تو لاغر شود
 مصلحت شکل چماق
 رفت آزادی به دار

خدایا

در رخت از من هزار بار سجود	شادی من تو را چه خوب سرود
شور دانش به عشق پاک کشید	در کویر دلم هزاران رود
رفت بی تو هزار سال به باد	می وزد همچنان از آنجا دود

چشمها در سکوت ناب غنود
همه آنچه بود و نبود
بی تو اما چه سود چه سود
در رهت از من هزار بار سجود

می چکد نور در هوای غروب
می شود چون یکی به پایان رفت
با تو از هیچکس ندارم باک
بر من از تو هزار بار سلام

در اوهام

خودم را وقف معبدها نمودم
کمر را بارها دولا نمودم
چه هیاتها که من بر پا نمودم
بساط شرک را احیا نمودم
هزاران خطبه غرا نمودم
کشیدم نعره و حاشا نمودم
خودم را توی آنجا جا نمودم
خودم را جانب بالا نمودم
برای خلق واویلا نمودم
بفهمیدم که من بی جا نمودم
ولی من خویشتن را وا نمودم

به شوق اینکه با تو دوست باشم
برای پول یا حفظ مقامم
به نام تو کمک کردم به مردم
به دنبال اساطیر و خرافات
به روی منبر و پشت تریبون
هر آنکس حرف تلخی زد به تندی
هر آنجا موجب مطرح شدن بود
اگر چه زشت و کوتاه فکر بودم
گرفتم زهر از چشم مخالف
ولی افسوس چون در بستر مرگ
هدف تغییر فکر پوک من بود

این هم یک ترانه به لهجه اصفهانی در پاسخ به یاوه‌های شاعری متخلص به قاضی و آخوندی موسوم به مهدی دانشمند^۱ البته به یاد داشته باشید نام اصلی ابوجهل نیز ابوالحکم بوده است:

می گن ^۲ یکی دوباره قاضی شده	قاضی که نه، زیادی راضی شده
مردم ما همیشه قاضی میشن ^۳	جای خدا نیشسته ^۴ راضی میشن
قاضی وکیل مدافع حاجی شد	غرق خرافه بود ولی ناجی شد
آیه او مد که حاجیا فرشتن ^۴	چون حاجین همه ناف بهشتن
قاضی جونم حاجیا پوشالین ^۵	اکثرشون خوبن ولی خالین
یک بُز گر ^۶ گله رو گر می کوند	حاجی خر گلی رو خر می کوند
امام صادق گفته: ای خدا	عابد خر کمر شیکسته ^۵ مرا
آدم لختی ^۷ کسی رو خر نکرد	با اسم دین گوش کسی کر نکرد
دینو ^۸ نکرد ملعبه ^۱ سیاست	نقشه کوجا ^۶ کشید برا ریاست؟

^۱ مهدی دانشمند آخوندی رافضی و اهل اصفهان که در تعصب و بی شعوری و بی تربیتی نظیر ندارد و بر بالای منبر خود انواع دروغ و خرافات را به خورد مردم می‌دهد و اهل سنت و شیخین را حرامزاده می‌خواند، آری این است نتیجه و ثمره ولایتی که شیعه از صبح تا شام در بوق و کرنا می‌کند، البته جناب دانشمند احمق بوده و عقایدش را بر زبان آورده، ولی بقیه ایشان زیرک بوده و حفظ ظاهر می‌کنند و بالای منبر و مقابل رسانه‌ها چیزی نمی‌گویند.

^۲ می گن: می گویند

^۳ میشن: می شونند

^۴ فرشتن: فرشته هستند

^۵ پوشالین یعنی پوشالی هستند و همینطور خالین یعنی خالی هستند

^۶ گر: بدون موی سر، طاس، کچل

^۷ آدم لختی: آدم لات و بی سر و پا و عربده کش، دارای فساد و اخلاق منحرف

^۸ دینو: دین را

رابطه ای که با خدا ندارد
 نائب بر حق خدا نمی شه
 نمک حرومی نکونین^۷ اینهمه
 خودش می گه از چه کسی راضیه
 سرگرم دیگران شدی، دلت مرد
 سرک نکش^{۳۳} اینهمه تو کار کس
 برو، ولی از خود راضی نرو
 شاعر درباری، بیگیر استخون
 زدی تو حاشیه و خارج شدی
 مثل خوارجین، بی ریشه این
 برای حرف حق شده گوشت کر؟
 آخوندی خاد^{۲۴} خر بومونی^{۲۵}، خر، جونم
 قاضی جونم، مزاحم دین شدی
 مثل تو و خوارج کله خر^{۳۶}

آدم عادی ادعا ندارد
 باعث گمراهی ما همیشه^۲
 بدی ادیسون رو نگین^۳ اینهمه
 روزی قیومت که خدا قاضیه
 آقای قاضی کلاهتو باد برد
 تو فکر ارشادی خودت باش و بس
 همیشه هم تنها به قاضی نرو
 شوخی با آیه های قرآن نکون^۴
 قاضی جونم مثل خوارج شدی
 شوما^۵ همیشه توی حاشیه این
 آخوند تو روضه ها دادت مغز خر؟
 پوک شده مغزت پای منبر، جونم
 از وقتی که تو قائم دین شدی
 هیتلر و شمر مثل همن^۶ برادر

^۱ ملعبه: بازیچه

^۴ نیشسته: نشسته

^۵ شیکسته: شکسته

^۶ کوجا: کجا

^۲ همیشه: نمی شود

^۳ نگین: نگوید

^۴ نکون: نکن

^۵ شوما: شما

^۶ مثل همن: مثل یکدیگرند

^۷ نکونین: نکنید

پرسه^{۲۲} توی گذشته ها می زنه
رفت توی تاریخ و دیگه پا نشد
عاقبت اونو^{۲۳} می کشندش به سیخ
جای کتاب طناب می بندن^{۲۴} به پاش^{۲۵}
یا خودین یا بیخودی، اینم روش^{۲۶}
تموم دنیا برو ما بسه شد^{۲۷}
زباله هاشرو کوجا چال می کونین
پول نفتو توی عراق می بریم
سُنای^{۲۸} داخلی هم شدن ضد
آخوند توی کشورمون گند زده
عمل می افتین به فس و فس^{۲۹}
دینی سیا، سیاستی دنیس^{۳۰}

فکری شوما همیشه جا می زنه
به فکر بدبختی حالا نشد
هر کسی که درس نگیرد ز تاریخ
به سیخی کینه توزی و اغتشاش
همه یا دشمنن یا دوست، حرف بوش
از روزیکه انرژیمون هسه شد^۱
شوما که اینقد بال بال می کونین
اینهمه گُشنه^۲ توی کشور داریم
با مسلمین عجب شدین متحد
من چی می گم، شیعه با شیعه بده^۳
تو دلدون^۴ وقتی یه چیزی دیگس وقتی
فرقی فلسطین با چچن، چی چیس؟^۵

^{۲۳} سرک نکش: فضولی نکن

^{۲۴} می خاد: می خواهد

^{۲۵} بومونی: بمونی

^{۲۶} البته متذکر می شویم که خوارج، خرافات روافض را ندارند و تنها در تعصب و خشک بودن مانند حزب اللهیان رافضی هستند و حتی خوارج امروزی بسیار معتدل شده اند و مثل گذشته دشمن علی نیستند. بنابراین در اینجا از خوارج محترم از بکارگیری این کلمه عذرخواهی می کنم.

^۱ انرژیمون هسه شد: انرژی ما هسته ای شد

^۲ گُشنه: گرسنه

^۳ بده: بد است، دشمن است

^۴ دلدون: دلتان

^۵ چی چیس؟ : چی چیز است؟

این عملی آدمای^{۲۷} شقیه
 برادعی مونده^{۲۸} تو این رویه
 هفته وحدتو خزون می کنین
 خونی جوونا^{۲۹} به زمین^{۳۰} ریخت مفت
 داداش گمون کنم^{۳۱} که بازنده این
 زنده کشی مرام و ایمونتون
 خاک بسر اونکه اینو نوشته
 به جای آسمونا^{۳۲} زیر خاکه
 منتظر یه معجزه ز چاهین
 حرف و حدیث و غم و افسانه هاس
 قصه و تاریخ، مٹی^{۳۳} کشک و دوغ
 دین تو را برد به یغما و سوخت

یه نوع پدر سوختگیس^۱ تقیه
 بمب اتم می سازیم با تقیه
 از این طرف عمرکشون می کنین
 برق نشد مفت و نشد آب جفت
 به دشمن و جنازه چون زنده این
 مرده کشی کار شب و روزتون
 رنگ سیا براتون^۲ رنگ عشقه
 عشق شما اسخون^۳ و پلاکه
 همیشه دنبال رنگ سیاهین
 فکر شوما منحصر قصه هاس^۴
 اصولی دینی تو، حدیثی دروغ
 اونچه فلان بن فلان گفت و دوخت

^{۲۲} پرسه: گشت و گزار

^{۲۳} اونو: آنرا

^{۲۴} می بندن: می بندند

^{۲۵} پاش: پاهای، پاهایش

^{۲۶} روش: روی آن

^{۲۷} بسه شد: بسته شد

^{۲۸} سنیای: سنیان، اهل سنت

^{۲۹} می افتین به فس و فس: می افتید به بیچارگی و در به دری

^{۳۰} دینیس: دینی است

^۱ پدر سوختگیس: پدر سوختگی است، یعنی حقه بازی است

^۲ براتون: برایتان

^۳ اسخون: استخوان

^۴ قصه هاس: قصه ها است

کارای شیعه^{۲۸} چقدده^{۲۹} فجیعه
 جهل مرکبو بیگیر، توش بومون
 چون مٹی اون کله خری، مثل اون
 به داد ماها برسین^{۳۰} مسلمین
 خدا چیه؟ تموم ماها گبریم
 تا بسازن^{۳۱} یه بتکده سریعن
 علی گفته، می فهمیدی تو ای کاش
 برای حرفی حق، گوشش کر می شه
 ملت اگر بود، کوجا بود ستم
 تو زندگی اگر نبردی با من
 رییششون خیلی شیبیه گاوِه

بزرگترین مشکلتون بقیعه^۱
 به جای قرآن، تو مفاتیح بوخون^۲
 کنار ابن ملجمی قاضی جون
 قبرا و مرقداد رو آباد کونین^۳
 خونه خرابیم و به فکر قبریم
 بزرگترین مشکلتون بقیعن^۴
 ملاک حق اشخاص نیستن داداش
 هر کسی که کتاب نخوند، خر می شه
 به فکری عقلش، مٹی فکری شیکم
 کتاب بوخون اگر تو مردی پا من
 اند^۵ خوارجن^۶ گروه کاوه^۱

^{۲۷} آدمای: آدمهای

^{۲۸} مونده: مانده

^{۲۹} جونا: جوانها

^{۳۰} زمین: زمین

^{۳۱} گمون کنم: گمان کنم

^{۳۲} آسمونا: آسمانها

^{۳۳} مٹی: مثل، مانده

^۱ بقیعه: بقیع است

^۲ بوخون: بخوان

^۳ آباد کونین: آباد کنید

^۴ بقیعن: بقیع است

^۵ اند: آخر

^۶ خوارجن: خوارج هستند

تعصبا زیاد و عقلاشون کم
 وقتش گذشته، نمی خورین قرصا
 دریایی آبی قشنگمون رفت
 فکر شوما سیاهه، خیلی اهه
 توی صراط مستقیم بد نچرخ
 تو روز روشن نشو اینهمه گبر
 برای دنیا نکونین افاده
 خودکشی و طلاق و فقر و عذاب
 یا سنیس یا کافری حریس^{۳۲}
 سیاسی میشین و میرین^{۳۳} تو اوین
 به ظلم حاضر دیگه کار نداری
 دوا نداره ویروس حماقت

تمومشون شبیه ابن ملجم
 از راه کربلا گرفتین قدسا؟
 من چی می گم خزر ز چنگمون رفت
 سیصد و شص روز و چهل تا دهه
 به جای کعبه دور مرقد نچرخ
 به جای فکری شبی اولی قبر
 نتیجه کار شوما فساده
 منقل و تریاک و شراب و سراب
 هر کی مخالف کوند^۲ غریس
 حکومتو^۳ امر به معروف کونین
 دین شوما گریه و اشک و زاری
 فایده نداره با شوما نصیحت

^۱ گروه کاوه: گروهی رافضی در اصفهان که در تعصب و خشکه مقدسی و حماقت نظیر ندارند، آری وقتی آخوندها و الگوهایی چون جناب مهدی دانشمند بر بالای منبر، اهل سنت را حرامزاده می خواند، بنابراین شکل گیری چنین گروههایی نیز عادی است.

^{۲۸} کارای شیعه: کارهای شیعه

^{۲۹} چقدده: چقدره، چه اندازه

^{۳۰} برسین: برسید

^{۳۱} بسازن: بسازند

^۲ کوند: کند

^۳ حکومتو: حکومت را

^{۳۲} سنیس: سنی است، کافر حریس: کافر حریبی است.

^{۳۳} میشین و میرین: می شوید و می روید.

اقیانوس توحید

خانه ای داشتم از جنس بلور
 ته یک جاده دور
 روی یک صخره تیز
 روبروی اقیانوس نور
 خانه اما تاریک
 یک شب سرد زمستانی
 خواب می دیدم من
 خواب یک کشتی سرخ
 لنگرش عقربه های ساعت
 بادبانش امید
 ناخدایش بینش
 دیده بانانش عقل
 ملوانانش عشق
 و سکاندارش کودکی دریادل!
 و اسیرانش : حرص، تفرقه، کینه، خشم
 در فرار از ساحل
 صاف می رفت به سوی خورشید
 سوی شهری از نور
 شاید از جنس بلور
 با صدائی ناگاه
 من پریدم از خواب

نیمه شب کیست که می کوید
 در این خانه تنهایی را؟
 می کند آشفته
 خواب زیبای مرا؟
 شاید این شیطان است
 آمده تا که بدزدد از من
 گوهر قیمتی دانش را
 معنی ایمان را
 شادی و جوشش را
 گفتم اما نه
 زیرا شیطان
 بی صدا می آید
 خانه ام با خداست
 بی خدا می آید
 بستر خواب رها کردم و افسوس کنان
 بی خیال و آرام
 بگشودم در را
 کولی رمالی
 فال بینی دیدم
 خسته از خاطره ها
 خواندن و رفتن ها
 ایستادست و به من خیره شده
 نه به لب لبخندی

نه به چشمش اشکی
دست من را بگرفت
گفت با لحن شعر:
نیست آینده تو
در کف دستانت
نیست حتی پیدا
طرحی از یک امید
جز سفر سوی قبر
نیست پیدا چیزی
و کمی هم تکرار
شب و روز و شب و روز
دست من را انداخت
گفت با طعنه تلخ
خواب، یار مرگ است
تو بهاری ای سبز
خیز ای دریا دل
که زمستان تو صدها سال است
نرسیده به بهار
پشت بهمن مانده
خنده پاک عمو نوروزت
و تو در خواب و خیالی برخیز
کار تو فریاد است
مرگ را آتش زن

دیو را بیرون کن
 مرد هستی یا زن؟
 ساحل این دنیا
 نیست جای لنگر
 یا سرافرازی کن
 یا در این ره ده سر
 گفتم ای تنها مرد
 شاعر تنها گرد
 تو بمان من رفتم
 خانه ام را بشکن
 می روم اینک من
 مثل ققنوسی پاک
 می روم تا ساحل
 می روم تا دریا
 می کنم آشفته
 خواب شیطانها را
 به خدا طوفانی در راه است
 که به هم می کوبد
 کشتی دزدان دشمن دریاها را!

غرق خرافات

ای غرق خرافات، ولایت شده دینت اسلام سلام است، جنایت شده دینت

ناراضی و کین توز، شکایت شده دینت چون عقل ندارید، حکایت شده دینت قرآن شده حاشیه، روایت شده دینت یک مشت خیالات، برایت شده دینت آن وقت بفهمی که، سزایت شده دینت در شرک و خرافات، عزایت شده دینت لعن است تورا شیوه، سعایت شده دینت ای غرق خرافات، ولایت شده دینت

دنبال احادیثی، جعلی چو دویدی افسانه ز تاریخ، شده وهم و خیالت این قبر پرستی ها، سرمایه پستی آخوند به توجیه، تورا داد فریبست چون مرگ رسد آری، چشم توشود باز یک نکته بگویم، که بخندند خلائق قبر است تورا قبله، شرک است تورا راه توحید ندارید، شما قبر پرستان

علی واقعی

خوش خلق و ضد نفرین، وحدت پیام او بود اخلاق نیک و عالی، تنها مرام او بود مست از شراب توحید، لبریز جام او بود چون ذکر قل هو الله، تنها پیام او بود اصحاب یاور او، سنت قوام او بود کی می رسی به او که : قرآن امام او بود

برعکس شیعیانش، قرآن امام او بود نامش علی، پیامش، توحید با عدالت کی قبر قبله اش بود؟ کی سوی شرک میرفت؟ وقتی خراب می کرد، هر جا که قبر و بت بود توحید فکر او بود، الله ذکر او بود ای پیرو خرافات، با هر حدیث جعلی

آمدند و به ما ز دین گفتند

صبح تا شب، از آن و این گفتند قصه هایی ز خشم و کین گفتند لعن و نفرین به مومنین گفتند از گذشته به سوز دین گفتند

آمدند و به ما ز دین گفتند جای تبلیغ عشق یا ایشار دشمن زنده را رها کردند جای فکری برای آینده

از جهان های واپسین گفتند
لعن و نفرین به مومنین گفتند
خودشان، ترک علم و دین گفتند
غرب را دزد در کمین گفتند
دیگران را چرا لعین گفتند؟
سخنانی چه آتشین گفتند
نام خود با خدا قرین گفتند
چهره ها نیز اینچنین گفتند
مفت دیدند و یاسین گفتند
پوشش جهل را چنین گفتند
چارده قرن، فرع دین گفتند
آن فقیهان که اینچنین گفتند
کافران نیز آفرین گفتند
گرچه از رب العالمین گفتند
گرچه با ناله ای حزین گفتند
ذکرشان را به قصد کین گفتند
سخنانی به کفر، عجین گفتند
حرف احساس را یقین گفتند
تَرک اسلام و مسلمین گفتند
با شما یار و همشین گفتند
آمدند و به ما ز دین گفتند

جای فکری برای این دنیا
دشمن زنده را رها کردند
صبح تا شب ز مرگ دین خواندند
خودشان، رهزنان دین بودند
چارده قرن، صد فرقه شدند!
خنده دار است دشمنان دین
این خوارج، به اسم حزب الله
فکر اینها شبیه شیطان است
گوش خرها به پای منبرها
نام علامه را عَلم کردند
جای پرداختن به اصل دین
مغز اسلام را تهی کردند
بر شما در ستیز با اسلام
ره به بیراهه می برند این قوم
و چه شیطانی است این افکار
فکرشان، تیره بود و بیهوده
جاهلند و به نام اهل البیت
سخن عقل را کفن کردند
دوست چین و شوروی گشتند
هر چه دولت که کافر و گبر است
پشت پرده چه کارها کردند

حُب بدون عمل

شاکلی بی مدعاست	حُب بدون عمل
طبل بدون صداست	حُب بدون عمل
جمله خطا در خطاست	حُب بدون عمل
دم پا در هواست	حُب بدون عمل
مثل نفاق و ریاست	حُب بدون عمل
خواب و خیال و خطاست	حُب بدون عمل
مایه شر و بلاست	حُب بدون عمل
راحتی و ادعاست	حُب بدون عمل
فکر سراسر خطاست	حُب بدون عمل

حُب بدون معرفت

نیست تو را یاوری، غیر عمل در جهان	حُب بدون عمل، نیست برادر امان
کشتی بی لنگر است، قایق بی بادبان	حُب بدون شناخت، راه به جایی نبرد
مایه گندیدن است، پیکر بی استخوان	حُب بدون عمل، پوچی و درماندگیست
خواب و خیالی خوش است، سود ندارد بدان	حُب بدون عمل، خوب ولی آرزوست
کاتب بی کاغذ است، قاضی بی پاسبان	حُب بدون عمل، شاه بدون سپاه
طبل بدون صداست، جسم بدون روان	حُب بدون شناخت، شاکلی بی مدعاست
من چه بگویم از این، درد بدون بیان	حیف که بسیارداشت، ملت من انحراف

زبان حال مداحان و وعاظ نادان

ما برای اختلاف آماده ایم
 ما برای فصل کردن آمدیم
 ما درون را ننگریم و حال را
 هر که هر چیزی که در تاریخ گفت
 چون خوارج، دید ما گنجشکی است
 ما ابوجهلیم در باطن چه سود؟
 شد ابوجهل از شماها رو سفید
 زشتی خود را فراموش کرده ایم
 جاهلیت با تعصب در عجم!
 شد عرب از جاهلیت چون رها
 دشمن زنده رها کردیم ما
 ظلم اکنون را فراموش کرده ایم
 روی مشتی قصه و افسانه ما

نی برای اتحاد آماده ایم
 نی برای وصل کردن آمدیم
 ما برون را بنگریم و قال را
 مورد تایید ما شد حرف مفت
 فکرهای ما سیاه و زشت و پست
 نام علامه نقاب جهل بود
 در جهالت بی گمان: هل من مزید؟
 سر به تاریخ عربها برده ایم
 شرم دارم از کتاب و از قلم
 فارس آمد اندرین وادی چرا؟
 سر به اموات کسان بردیم ما
 سر به تاریخ عربها برده ایم
 خلق را کردیم هی دیوانه ما

از توهم تا حقیقت

گفت شخصی: عمر بود کافر
 غاصب بارگاه خلافت
 قاتل فاطمه از سر کین
 گفتم: ای دوست یک لحظه خاموش
 زیر تبلیغ مداح، مژدی

هم حسود و خشن هم مزور
 دشمن اهل و بیت نبوت
 عاشق تفرقه دشمن دین
 در تعصب چرا می زنی جوش؟
 زیر تقلید، چون ره سپردی

قصر و تخت و محافظ، محال است
 چونکه مبناش، وهم و خیال است
 اطلاعات تو چند نامی
 نزد احمد که پاک است رد بود
 قاتل و ظالم و غاصب و بد؟
 همنشینان او زشت و غدار!
 عده ای آدم ظالم و بد!
 جمله شیطان صفت در نهایت!
 عده ای آدم ظالم و بد!
 ام کلثوم کی همسرش شد؟
 غافل، غافل از لام تا کام
 عقل شیعه چرا گشته زائل؟
 حرف حق، تلخ شد تلخ شد حق
 کس نمی رفت اندر سقیفه
 در تخلف ز قرآن، علمدار؟
 ناگهان یک شبه مثل کفار؟
 جمله بیمار دل، جمله مکار؟
 آمده، شیعه خود را زده خواب
 جمله بیعت شکن، جمله غدار؟
 جمله شیطان صفت، جمله مکار!
 ناگهان یک شبه اوج عصیان؟
 نه اشاره به یک نیمه آیت
 از احادیث پوچ، از حماقت

بارگاه خلافت، خیال است
 حرف تو کفر و وزر و وبال است
 مست مشتکی خیالات خامی
 گر عمر یا ابوبکر، بد بود
 همنشین علی و محمد
 آفرین بر محمد از اینکار
 حاصل دسترنج محمد
 به به از دست پرورده هایت
 حاصل سالها رنج احمد
 گر عمر، قاتل فاطمه بُد
 که شود همسر قاتل ام کلثوم؟
 که دهد دخترش را به قاتل؟
 عقل تو دست مداح احمق
 گر علی بود اول خلیفه
 در سقیفه که بودند؟ انصار
 مدح آنها به قرآن نمودار
 در سقیفه که بودند؟ انصار
 یکصد آیه به تمجید اصحاب
 مدح آنها به قرآن، نمودار
 جملگی کوردل، جمله بیمار
 یک شبه ناگهان ضد قرآن؟
 نیست اندر سقیفه روایت
 نیست آنجا سخن از وراثت

نه ز آیات قرآن رحمت
 نه خبر از احادیث فعلی
 ای که هستی ابوجهل عالم
 سینه اش غرق بیماری کین
 خالی از دانش و در ضلالت
 بعد از آن مثل گرگی رها شد
 تا دهانت به تکفیر و اشد
 خشم و اندوه بیهوده و کین
 فکر کردی که ناف بهشتی
 وای بر آنکه با شرک پیوست
 کی رها می شوی از ضلالت؟
 عادل تو، همه خلق، ظالم
 یا که عطار شد شخص بعدی؟
 یا که زید آن شهید مصفا؟
 یا غزالی که او بهترین است؟
 یک نفر را بگو گر تو مردی!
 پس بفهمی اگر اهل رازی
 از اباطیل علامه مستی
 من ز افکار تو می گریزم
 دشمن مفت خورهای نا اهل
 قصه قهر خاله زنی ها
 دشمن جهل، کینه، تقلب
 مثل یک روح بی کینه بکرم

نه سخن از غدیر است و بیعت
 نه سخن از روایات جعلی
 بود علی مشورت ده به ظالم؟
 نیست علامه، جهاله است این
 مستمعهای تو پر جهالت
 عقل تو بند قلاده ها شد
 دور از واژه های خدا شد
 منطوق و مدرکت، فحش و نفرین
 نام خود در تباهی نوشتی
 حیف، چون راه تو راه شرک است
 در تعصب، نفهمی حقیقت
 جمله اصحاب جاهل، تو عالم
 مولوی جاهل است یا که سعدی؟
 یا که خیام یا ابن سینا؟
 یا سنایی که عارف ترین است؟
 یا شهاب الدین سهروردی؟
 افتخار همه فخر رازی
 شیعه شاه عباس هستی
 می روی قعر دوزخ، عزیزم
 دشمن روضه ام، دشمن جهل
 دشمن منبر و خود زنی ها
 دشمن فرقه بازی، تعصب
 دوست عقل و تحقیق و فکرم

آیه های خدا در فروغم
 عاشق خنده و نور ماهم
 عاشق حرفهای علی ام
 چون ابوبکر، صدیق و صادق
 دشمن آدم بیسوادم
 دشمن آدم احمق من
 متعصب، همیشه سگ بعدی
 دشمن انتقاد و راه حق
 عاشق رنگ مکروه مشکی
 جاهلان سبک عقل ناحق
 من چه گویم ز دادار بهتر؟
 عاقبت در جهالت بمیرند
 مات و مبهوت زین کار گردند
 سوی دوزخ، همه رهسپارند
 قعر دوزخ شدی جای جنت!
 بُرد آخر، به دارالبوارت
 مست صدها اباطیل کردی
 جای جنت به دوزخ رسیدی

دشمن جهل و خشم و دروغم
 دشمن اشک و رنگ سیاهم
 پیرو راه پاک نبی ام
 چون عمر، ساده و رک و عاشق
 چون علی عاشق اتحادم
 چون علی با خوارج بدم من
 خارجی کیست؟ دید تک بعدی
 خارجی کیست؟ آدم احمق
 خارجی کیست؟ دید گنجشکی
 دشمن شبهه مردان احمق
 گوش اینها به قرآن شده کر
 پس رها کن که اینها اسیرند
 چون بمیرند بیدار گردند
 چون قیامت شود، شرمسارند
 در سرت بود فکر شفاعت
 کرد آخوند، گمراه و خوارت
 عقل را چون که تعطیل کردی
 در پی نفس دون، چون دوییدی

مذهب ما

داستان غم و تیـره روزی
 مذهب گوش نه، مذهب چشم

مذهب ما شده کینه توی
 مذهب کینه و غصه و خشم

مذهب گوش، یعنی که اسمع
 مذهب گوش، یعنی شنیدم
 مذهب آه و افسوس و غصه
 مذهب خمس، این فرع بی اصل
 جای فکر و تعقل، تعبد
 مذهب ساز ناساز در دین
 کینه از روی یک مشت قصه
 مذهب دشمنی با تسنن
 مذهب داد و فریاد و توهین
 مثل طوطی سزاوار تقلید
 مذهب نذر و امید واهی
 مذهب کینه توزی و نفرین
 غصه از قصه هایی ندیده
 مذهب جعل و تاویل و تحریف
 مذهب شک و ترس و تقیه
 مذهب با صاحبه تبری
 با همه اهل عالم، تولی
 مذهب منبر و خود زنی ها
 دشمنی روی دعوای مرده
 خالی از ذره ای فکر و تحقیق
 سفسطه مغلطه یا که توجیه
 مذهب انتظار و تقیه
 مذهب جای قرآن: مفاتیح
 مذهب چشم، یعنی که اقراء
 مذهب چشم، یعنی که دیدم
 بهر چه؟ بهر یک مشت قصه
 صیغه این فصل تاریک بی وصل
 جای تحقیق، تقلید، لابد
 دوری از مسلمین، لعن و نفرین
 مثل کودک زهر قصه غصه
 مذهب دین، برای تفنن
 عاشق قبر و زاری و تدفین
 مثل خر هر چه گفتند تایید
 جای رفتن به راهی الهی
 غصه از قصه هایی دروغین
 نه کسی دیده و نه شنیده
 مذهب مدح و تکفیر و تعریف
 مذهب مرگ و حدس و بلیه
 با یهود و مسیحی تولی
 با هر آنکس که سنی تبری
 قصه قهر خاله زنی ها
 آن هم از قصه ای خاک خورده
 زیر صد گونه تبلیغ، تحمیق
 در فرار از حقیقت به هر تیه
 زیر هر ظلم و رنج و بلیه
 شرک را جای الله، ترجیح

مذهب گوش، یعنی که اسمع
 مذهب گوش، یعنی شنیدم
 مذهب آه و افسوس و غصه
 مذهب خمس، این فرع بی اصل
 جای فکر و تعقل، تعبد
 مذهب ساز ناساز در دین
 کینه از روی یک مشت قصه
 مذهب دشمنی با تسنن
 مذهب داد و فریاد و توهین
 مثل طوطی سزاوار تقلید
 مذهب نذر و امید واهی
 مذهب کینه توزی و نفرین
 غصه از قصه هایی ندیده
 مذهب جعل و تاویل و تحریف
 مذهب شک و ترس و تقیه
 مذهب با صاحبه تبری
 با همه اهل عالم، تولی
 مذهب منبر و خود زنی ها
 دشمنی روی دعوای مرده
 خالی از ذره ای فکر و تحقیق
 سفسطه مغلطه یا که توجیه
 مذهب انتظار و تقیه
 مذهب جای قرآن: مفاتیح

دین و اسلام بر باد دادن
 رایگان دین و ایمان به شیطان
 مهر و تسبیح و اذکار بی حد
 یا که بر فرق سر تیغ شمشیر
 هر چه گفتیم تایید می کن
 گرچه آخوند، خود، راز کفر است
 دین الله را سَم شمایید
 طرز فکر شاهها ترش بود
 احمقانه، ولی گشته رایج
 بدترین نوع از هر بلائید
 بهترین یار شیطان شمایید
 کز سپاه مغول بر نیامد

جای مسجد به تکیه رفتن
 خر شدن پای منبر چه آسان
 مذهب قبه و قبر و گنبد
 یا علم یا کتل یا که زنجیر
 ای مقلد تو تقلید می کن
 شک نکن، شک سرآغاز کفر است
 پیشوای جهنم شمایید
 دین الله، شیرین و خوش بود
 طرز فکر شما چون خوارج
 منشاء دین گریزی شمایید
 دوست کور و نادان شمایید
 دوست خر، چنان ضربه ای زد

گفتگوی واعظ و عارف

گفتمش آنجا که حرف زور نیست
 گفتمش راه حقیقت، دور نیست
 گفتمش افسوس، چشم کور نیست
 گفتمش تیره است آنجا، نور نیست
 گفتمش افسوس، زیرا سور نیست
 گفتمش جهل و حقیقت جور نیست
 گفتمش مجنون نیم، ماجور نیست
 گفتمش با غم کسی مسرور نیست

واعظی گفتا که ایمان تو کو؟
 گفت دوری از حقیقت، بازگرد
 گفت توبه کن بیا دنبال من
 گفت در تکیه جای خالی است
 گفت پای منبر من نکته هاست
 گفت قرآن را کنم تفسیر، من
 گفت دوره کن مفاتیح الجنان
 گفت شاد و خرمی ای دوزخی

گفتمش در دین کسی مجبور نیست
 گفتمش نیشت، کم از زنبور نیست
 گفتمش مستیم از انگور نیست
 گفتمش حرف خم و مخمور نیست
 گفتمش هنگام نفخ صور نیست
 گفتمش صیدی تو را در تور نیست
 گفتمش حق، تلخ باشد شور نیست

گفت اجباراً بیا سوی بهشت
 گفت دلها موم افسون منند
 گفت مستی بوسه بر رویم نزن
 گفت مستی غافلگی، هوشیار شو
 گفت باید تا مجازاتت کنم
 گفت خلقی را هدایت کرده ام
 گفت دلشوره زدی در جان من

مُحِبَّانِ عَمْرٍ وَ عَلِی

توصیه ای داشته ام بی ضرر
 معرفت و فهم، بُوَد پَر ثَمَر
 دشمنی صرف ندارد ضرر
 وای ز هر دشمنی پَر خَطَر
 مایه اندوه و جنایات و شر
 در خور نقالی کوی و گذر
 ای که جوانی، تو حذر کن حذر
 وای بر آن پیرو نادان و خر
 هم ز جهان هم ز خودش بی خبر
 اول هر کار، شرف بآیدت

من به محبان علی و عمر
 دوستی صرف، خیالی است خام
 دوستی صرف ندارد بهاء
 آن دو نفر دوست هم بوده اند
 وای ز هر قصه بی اصل و پوچ
 وای ز افسانه خاله زنی
 وای به اندیشه پیرزنی
 وای بر آن مجتهد کم سواد
 بی خبر از عاقبت رفته گان
 وحدت و توحید، هدف بآیدت

شک کن

از جهل دور شو، که اگرتو چنین شوی
 ارباب دین بخون تو چون تشنه میشوند
 پایان کارتقلید، ای دوست: دوزخ است
 علم یقین و عین یقینی رها کنی
 با پاکی و شرافت دانش قرین شوی
 اینجاست لحظه‌ای که تودارای دین شوی
 تحقیق کن، که لایق عرش برین شوی
 تحقیق من، بخوانی و حق الیقین شوی

روحانی شهر

روحانی شهر، مست از باده جهل
 در نیمه شب سیاه شرک و کینه
 من در عجبم ز پیروان اینها
 نفرین و سیاهی و عزا و کینه
 افسوس که شیطان زده بر گردنتان
 شیطانکهای مهد فکر پوکت
 قومی ز پی‌اش روانه در جاده جهل
 بی نور یقین، نهاده سجاده جهل
 هر لحظه بدون فکر، آماده جهل
 هستند عزیزان به خدا زاده جهل
 افسار نگون بختی و قلاده جهل
 هستند همه از شکم ماده جهل

واعظ و مداح نادان

واعظ نادان، برایت خوشزبانی کرد و رفت
 روح پاکت را دچار کینه بی جا نمود
 وای بر عمر گرانقدری که در باطل گذشت
 ناله و نفرین، غرور و خشم، جهل و تیرگی
 قصه‌هایی جعلی و افسانه‌هایی پوچ خواند
 اختلاف و کینه اندر امت احمد فکند
 بعد از آن مداح احمق، نوحه‌خوانی کرد و رفت
 فکر کردی روی منبر، نکته‌دانی کرد و رفت
 وای بر آن پیرمردی که جوانی کرد و رفت
 روی نادانی و کینه، بدزبانی کرد و رفت
 ببخدا شد چون که باشیطان، تبانی کرد و رفت
 در خیال خام خود چون روضه‌خوانی کرد و رفت

در سپاه جهل، سردمدار راه کفر شد خانه تزویرها را پاسبانی کرد و رفت

اگر ...

اگر شب تا سحر قرآن بخوانی تمام روزها روزه بگیری
سپاه کفر را درهم بکوبی شوی پیروز میدان با دلیری
هر آنجا خواست پای تو بلغزد کنی یاد خدا و سر به زیری
بدون مسکن و مال و منالی به زیر پای تو باشد حصیری
سرایت کلبه ای خالی و کوچک غذایت تکه نانی و شیری
شهادت را پذیرایی کنی تو به زهری یا که شمشیری و تیری

ندارد ذره‌ای سود ای عزیزم
اگر هنگام مردن، خرابمیری

بترس

از نعره های آدم غرق جنون بترس ازواعظی که رفته پی چندو چون بترس
از آنکه زشت‌چهره‌تر از دیو شد نترس از آن کسی که زشت‌شده از درون بترس
رنگ سیاه، خون به دلت می کند بدان از رنگهای تیره‌تر از رنگ خون بترس
شیطانی است رسم و ره مفتیان شهر از دیو جهل و نغمه روحانیون بترس
گیرم که تا کنون سر تو شیره مال شد بگذشت آنچه بود، عزیزم کنون بترس
زنهار، قصه‌ها نشود اعتقاد تو زین قصه‌های له شده اندر قرون بترس

از دیو جهل و آدم مداح و حرف مفت
از گریه و سیاهی و فریاد و خون بترس

دین الله

مذهب شیطان ز راه گوش بود
واعظ تکیه مانند زنان
چون خوارج، دید او گنجشکی است
آنکه ایمان تو را دزدید، او
ملتی که تابع احساس شد
آدم کاری و دانا ساکت است
من، ولی بسیار دارم غصه ها
آنکه با افسانه ها دلخوش شده
دیو را دیدم شبی با جهل گفت
آنکه جاهل می دود دنبال نفس
مذهب ما مذهب افسانه هاست

مذهب ما مذهب گوش است و خشم
مذهب حق، ضد اشک و هق هق است!

دارم درون سینه ز اندوه آهها

دارم درون سینه ز اندوه، آهها
از سرزمین جهل، گذشتم به نور علم
با رند و مست و عاشق و دیوانه و گدا
زین زندگی مسخره این شبهه مردها
جانم فدای قافله بی پناهها
رفتم هزار مرتبه از کوره راهها
راحت ترم ز مجمع ظاهر صلاحها
با این صوابهای خنک، این گناهها

از مذهبی که پر شده است از الاهیها
غمگین نشسته در کفنی از سیاهها
با اعتقادهای سبکتر ز کاهها
بیهوده است جهد من و شاهراهها
اینان که می روند به سوی تباهها
فریسیان احمق سطحی نگاهها

از کشوری که پر شده است از خرافهها
از ملتی که یخ زده و بی تفاوت است
از مردمی که در پی افسانه ها شدند
خورشید، روشنی ندهد شخص کور را
حتی گریخت عیسی از جمع احمقان
خاموش باش، مرگ تو را حکم می کنند

ای که با یاران پیغمبر بدی

ای که با یاران پیغمبر بدی
آزمایش گر شود راحت ردی
نا امید از رحمت و از احمدی
آتش کینه چرا بر جان زدی؟
از حسودی تهمت و بهتان زدی
راننده و مطرود نور ایزدی

ای که از روی تعصب آمدی
اعتقادات تو روی قصه هاست
در قیامت رو سیاه و شرمسار
روی حرف یکسری مداح خر
موجب اسلام تو فاروق بود
مثل شیطان می شوی تو دوزخی

کار جاهل

هر چه گفتند، تسلیم و تایید
هر چه را دید، بی شک پسندید
کرد، بدبختی خویش تجدید
حرف حق را چو بشنید، خندید
جای تحقیق، تایید و تقلید

کار جاهل، نگاه است و تقلید
هر چه بشنید، بی شک پذیرفت
رفت، گمراه در راه اجداد
بست، چشم خرد بر حقیقت
جای قرآن، مفاتیح را خواند

غرق شد در تباهی و تردید
رفت از روح او نور توحید
در پی گریه و اشک و ماتم

جای مسجد، به تکیه ها رفت
پای منبر نشست و چه آسان
عاشق کینه و خشم و نفرین

با جهالت برو تا جهنم

داستانهای بس ایده آلی
دوستی های بی جا و خالی
فکر تو خالی از هر سئوالی
هر چه که هست در آن ملالی
دوست داری همیشه بنالی
آنکه او هست شبه رجالی
قصه هایی ز راوی غالی
می شوی دفن، آرام و کم کم

عاشق قصه هایی خیالی
دشمنی های پوسیده و پوچ
ذهن تو خالی از عقل و تحقیق
عاشق رنگ مکروه تیره
دوست داری همیشه بگریبی
مثل زنها گرفتار کینه
پایه اعتقادات تو شد
زیر فرهنگ نادانی و مرگ

با جهالت برو تا جهنم

می وزد باد و تو بید هستی
فکر کردی که توحید هستی
در پی رد و تایید هستی
آخر سال، تجدید هستی
خام یک مشت، امید هستی
مثل آنکس که نشنید هستی
فارغ از شک و تردید هستی
نیستی در خور نام آدم

تا کجا بند تقلید هستی؟
غرق دریای شرکی چه حاصل
از اباطیل علامه مستی
مثل اجداد، مقبول شیطان
مست یک مشت، افسانه گشتی
حرف حق را شنیدی ولی حیف
در تعصب شده قلب تو سنگ
خوردی از میوه جهل و ناچار

با جهالت برو تا جهنم

خسته از اشک و زاری و ماتم	نا امیدم از این مردم غم
شبه زنه‌ای بیچاره و کم	شبه مردان نادان و احمق
شبه علامه های مؤمم	شبه اسلامهای خوارج
دیو جهلند چون شبه آدم	مثل انعام یا کمتر از آن
در بهشت است گویی مسلم	عاشق وردهای مفاتیح
باطن کارها آتش و سم	ظاهر حرفها آب زمزم
قبره و قبر، شد گردنت خم	جای الله در پیشگاه
رو به دوزخ به صف مقدم	راه تو کوچ ترین راه باشد

با جهالت برو تا جهنم

آخوند

از تمامی اعمال آخوند	خسته شد ملت از حال آخوند
آن احادیث پر قال آخوند	مسخ شد آیه های خدا از
یا به دیگر زبان سال آخوند	سال گرگ است تقویم امسال
عین شرک است افعال آخوند	عین کفر است اقوال این مست
خمس مالت شود مال آخوند	تو برو کار کن ای برادر
آن مریدان فعال آخوند	جور بی حالیش را کشیدند
زیر باری و حمال آخوند	ای بسیجی به روز قیامت
از تمامی عمال آخوند	پاک کن ای خدا کشورم را
از زد و بند و اهمال آخوند	کل دریای مازندران رفت
آن شکمهای چون وال آخوند	کی شود پر ندانم از این نفت
آرزوها و امیال آخوند	حد پایان ندارد بدانید

مثل بره به چنگال آخوند
 آن سر بی مخ و کال آخوند
 تا که وامی شود گال آخوند
 ذهن بیمار و دجال آخوند
 بشکند یال و کوپال آخوند
 پس بگیریم ما حال آخوند
 تا به حافظ زدم فال آخوند
 تا کجاهاست آمال آخوند
 مال من، مال تو، مال آخوند
 پاچه خواری و دستمال آخوند
 بر صراط است حمال آخوند
 جای آن بر پر و بال آخوند
 زان زبان به حق لال آخوند
 بس بلند است اقبال آخوند
 در کفش داشت غربال آخوند
 تا وطن گشت اشغال آخوند
 هست اشکال، اشکال آخوند
 ملت ما ز چنگال آخوند

ملت شیر و خورشید افتاد
 حرف حق را نگردد پذیرا
 جز دروغ و خرافه نبینی
 در جدال است با اهل سنت
 بی گمان حرف حق و شجاعت
 حال ما را گرفت این تبهکار
 زرق و مکر و فریب و ریا بود
 ذهن شیطان دون هم ندانست
 جیب من، جیب تو، کی گشادست
 زیر روسیه و چین شده پهن
 در قیامت بینی که شیطان
 با نوکش بیضه دین شکسته
 توبه و عذر خواهی نبینی
 شانس دارد عجیب این تبهکار
 دیدم ابلیس هنگام چیش
 رفت اسلام از کشور ما
 نیست در ذات اسلام عیبی
 کی رها می شود ای خداوند

تقلید و جهالت

در هر طرفی فتنه و شر زیر سر ماست
 سر شاخ شدن با همه تنها هنر ماست

تقلید و جهالت همه جا درد سر ماست
 آتش زدن پرچم و سر دادن فریاد

انگار که دستان خدا روی سر ماست

تا دست ولایت به سر ماست ذلیلیم گر دست خدا بود همه پاک و خلیلیم
دنباله رو و تابع شیطان رذیلیم هر نطق شما مایه شر و ضرر ماست

انگار که دستان خدا روی سر ماست

این سایه شیطان است نه دست خداوند در جهل و خرافات شده دین تو در بند
در کشور مشرکها بی مثل و بدیلیم اندر سر هر ملت ترس از خطر ماست

انگار که دستان خدا روی سر ماست

یا رب تو ببخشای که این قوم جهولند از فتنه آخوند همه زار و ملولند
باطن همگی بچه ظاهر همه غولند بدبختی ماها همه از گوش کر ماست

انگار که دستان خدا روی سر ماست

شد قیامت، امامت نیامد

در سرت جز جهالت نیامد	شد قیامت، امامت نیامد ^۱
شد قیامت، امامت نیامد	در سرت جز خلافت نیامد
آفتابی ز دانشش در آمد	عمر جهل و جهالت سر آمد
در پی جهل و تقلید و تکرار	شیعه شد در جهالت سر آمد
ای برادر خودت فکر خود باش	شد قیامت، امامت نیامد
گیرم آید اگرچه خیال است	باز سودی به حالت ندارد
هست قرآن امامی که زنده ست	نه امامی که افسانه آمد
عاقبت جز ندامت نماند	نیست جز شر برایت پیامد
خوب باش و ز اوهام شو پاک	قعر دوزخ رود نیست بد
عقل و ادراک داری به پاخیز	قبل از آنی که عمرت سرآید

^۱ امامت نیامد: امام تو نیامد

در دلت جز عداوت نماند

شد قیامت، امامت نیامد

چون امام شما غائب آمد
رفت نائب به جایش فقیهی
از فقاہت ولایت در آمد
مطلقه شد ولایت چو شاهی
زد عقبگرد جای ترقی
خشت اول که کج رفت این شد
جای قرآن مفاتیح آمد
چون که قرآن روایت زده شد
اصل رفت و گرفتار فرعیم
اصل توحید باشد، کجائی؟
این صفائی که دیدی دروغ است
مثل تریاک تخدیر آنی است
مثل گوساله سامری بود
تو مشو ایمن از مکر آخوند
کرد آخوند گمراه و خواریت
در پی نفس دون چون دویدی

خمس حاضر شد و نائب آمد
آمد آنجا به شکل وقیحی
چون زمان ولایت سر آمد
ملت از چاله آمد به چاهی
لنگ شد هر دو پای ترقی
تا خرافات مبنای دین شد
نوبت رد و توجیه آمد
عقل رفت و حکایت زده شد
مثل خر زیر آوار فرعیم
قبر و گنبد ندارد صفائی
دیو شرک است و افسار و یوغ است
معجزه نیست این امتحانیست
با صدائی که جادوگری بود
مثل شیطان بود فکر آخوند
بُرد آخر به دارالبوارت
جای جنت به دوزخ رسیدی

علی یا شیعه؟

شیعه گریه، علی لبخند

شیعه دوری، علی، پیوند

علی اما سپید مثل ماه
 علی اما حقیقتی عالی
 فکر او مثل روح او بکر است
 شیعه نفرین، علی والا
 علی اما صریح و رک و راست
 شیعه ها کینه جو، علی خوشرو
 علی اما شه مراعات است
 علی اصل و شیعه بدل
 شیعه خواری علی تکریم
 ذوالفقار علی است پیشاپیش
 شیعه جاهل، علی عاقل

شیعه مفتون رنگ سیاه
 شیعه افسانه های پوشالی
 شیعه احساس، علی فکر است
 شیعه توهین، علی آقا
 تقیه شیوه دورویی هاست
 شیعه دنباله رو، علی تکرو
 شیعه بیچاره خرافات است
 شیعه نذر و علی عمل
 شیعه شکوه علی تسلیم
 تیغ شیعه بروی فرق خویش
 شیعه باطل، علی عادل

منش متعصبین

مثل غالی ها گناه اندوختی
 شیر جهلند این گروه زن به مزد
 تو کجایی چون علی عالی منش
 کر شوند اینها به هر عیسی سرود
 این سبک عقلان و اوباشان جهل

چون خوارج در تعصب سوختی
 پاسدار مکتب یک مشت دزد
 کینه جو و احمق و غالی منش
 عالم تو مثل اجبار یهود
 کور خورشیدند خفاشان جهل

شرک و جهل

یا راه به سوی کهکشان خواهم داد

یا چهره جهل را نشان خواهم داد

یا ریشه شرک را می خشکانم یا بر سر این قضیه جان خواهم داد

جهالت

نماز جاهلاننه مثل بازیست نیاز از واسطه یک حقه بازیست
چرا شیعه نمی خواهد بفهمد وضوی با جهالت، آب بازیست

خوارج مثل حیوانند

خوارج مثل حیوانند ای دوست حقیقت را نمی دانند ای دوست
خوارج دست شیطان داده افسار برآه جهل آسانند ای دوست
خوارج پشت دین و ریش و تسبیح موجه یا که پنهانند ای دوست
خوارج فکر کرده عین حقند ولی بدتر ز شیطانند ای دوست
خوارج در تعصب رشد کردند نمی میرند سگ جانند ای دوست
سپیدی را بسی مکروه دانند سیاهی را نگهبانند ای دوست
خوارج عاشق رنگ سیاهند سیه کار و سیه بانند ای دوست
خوارج مستحق لعنت حق برای اینکه شیطانند ای دوست
خوارج غیر آنچه دوست دارند کتابی را نمی خوانند ای دوست
مبادا از خوارج باشی ای دوست ز دین و عقل، خارج باشی ای دوست

خوارج

پشت نقاب دین شده پنهان، خوارجند در کار دین و دنیا نادان، خوارجند
حزب الله است انگار عنوان این گروه اما بدان که آیت شیطان، خوارجند

اما خلاف مکتب ایشان، خوارچند
ایران شدست کلبه ویران، خوارچند
آدم کشند راحت و آسان، خوارچند
فریسیان دشمن انسان، خوارچند
پس غافلند از ره ایمان، خوارچند
از آفتاب و نور گریزان، خوارچند
مثل مصیبتند که اینان، خوارچند
خواری خوارچند و شیطان خوارچند

در دستهایشان علم حب اهل بیت
از کینه و تعصب این قوم نابکار
چون فکر می کنند که حقند و با خدا
یک ذره احتمال خطا هم نمی دهند
الله پرده ها زده بر گوش و چشمشان
اینها خلاف خنده و آزادی و رفاه
در هر لباس و ملت و دینی که بوده اند
احمق خوارچند، خرابی خوارچند

و تمام است مرا با تو سخن

خبری نیست به جز مرگ و کفن
اثری نیست ز آرامش و من
مردم حيله گر عهد شکن
وطن ما همه اش بیت حزن
دین نمایش شده و حرف زدن
در سخنرانی جنات عدن
همه اش صحبت پیروز شدن
سر ما می رود آخر از تن
و تمام است مرا با تو سخن

و تمام است مرا با تو سخن
خبری نیست به جز ناله و آه
خسته از اینهمه نامردیها
غصه ما همه اش در تاریخ
خنده ممنوع و عزاداری رسم
در عمل دوزخ رنج است و ستم
همه اش وعده و امید و فریب
گوسفندیم در این راه سراب
عمر تو مثل حبایی است بر آب

روز جزا

روز جزا که شافع شیعه عمل بود
 درپیشگاه حق چو همه جمع می‌شوند
 با فکرهای تلخ تر از زهر شوکران
 اینها خوارجند که از دین جلو زدند
 گمراه می‌دود پی ارشاد دیگران
 شرک است راه مردم نادان و کم‌خرد
 چون بی‌عمل بود همه چیزش بدل بود
 او بدترین خلق ز کل ملل بود
 پنداشته که ماحصل او عسل بود
 افسوس زان نگاه که در جهل حل بود
 مانند آن طیب که یک عمر کل بود
 جای عمل تمام وجودش امل بود

اینجا هزار فرقه و صدها گروه شرک

اینجا هزار قدرت و چندین دول بود

شکوه علی از مدعیان حب او

چیزیست در دلم که نه تغییر می‌کند
 فریاد می‌شود که بجوشد ز دل ولی
 تنهاییم بزرگترین، پادشاهیست
 من را هزار جهل، گریبان گرفته اند
 چیزیست در نهاد من ای کوه سربلند
 توحید ناب می‌شوم و آب می‌شوم
 انگار، عشق دارد تفسیر می‌شود
 افسوس از حماقت آنکس که بعد من
 من را به سوی مرگ، سرازیر می‌کند
 چون عقده در فضای گلو گیر می‌کند
 دل را برای حادثه‌ها شیر می‌کند
 من را هزار فاجعه تقدیر می‌کند
 چون غده تیر می‌کشد و پیر می‌کند
 انگار، زهر دارد تاثیر می‌کند
 هر چند دیو دارد تزویر می‌کند
 راه مرا تعصب و تعبیر می‌کند

فکریست در سرم که نمی‌آیدم به لب

چیزیست در دلم که نه تغییر می‌کند

خداحافظ

خدا حافظ ای کشور لعنتی
 خرافات می ریزد از کوی تو
 تمامی بدبختی ما ز توست
 اگر مام میهن شود بی پدر
 ولی هر خری می زند دم ز تو
 ز دیدار تو خون شده این دلم
 چرا مثل خر می کنی انقلاب
 زیاراتان مملو از لعنت است
 پر آشوب بوم و بر لعنتی
 به همراه هر باور لعنتی
 تو ای نفت، ای گوهر لعنتی
 نگویم به او مادر لعنتی
 هزاران هزار انتر لعنتی
 تو نادان کور و کر لعنتی
 شماها در این خاور لعنتی
 برای همین آخر لعنتی

خدا حافظ ای رهبر کور دل
 خداحافظ ای اکبر لعنتی

جمهوری قلابکی

جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند
 این اقتدار آبکی، دارد سقوط کند
 مهدی موهوم شما، آخر نمی آید ولی
 بنیادهای آهکی، دارد سقوط می کند
 این بچه شیطان ریا افتاده از مرگ و عزا
 مانند کاهی طفلکی، دارد سقوط می کند
 کار بسیجی مظلومه باتوم و اشک آور قمه

آخوند با هر مسلکی، دارد سقوط می کند
 سهم امام و روضه ها، بیکاره های حوزه ها
 خمس و زکات قلکی، دارد سقوط می کند
 از امر منکرهایتان، از نهی معروف شما
 این امر و نهی سیخکی، دارد سقوط می کند
 از بوق تبلیغ شما، شد مثل طوطی فکرما
 این خط دهی زورکی، دارد سقوط می کند
 ساز مخالف شد هدف، آمد فساد از هر طرف
 آری نظام جلبیکی، دارد سقوط می کند
 حق آید و باطل رود، پای شما در گل رود
 اندیشه شیطانکی، دارد سقوط می کند
 اندیشه های آبکی، تحلیل‌های یخمکی
 آن شیخ ریش و پشمکی، دارد سقوط می کند
 باد هوا شد وعده ها، خاموش شد آن نعره ها
 جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند

کشورم را

کشورم را خراب می بینم
 ملت غرق خواب می بینم
 مردمم خوش خیال می باشند
 نقشه ها را بر آب می بینم
 مال را منتهای آمال
 عشق را توی خواب می بینم

من خرابی دین مردم را
 ناشی از انقلاب می بینم
 من وجود تو را ای آخوند
 مرگ اسلام ناب می بینم
 من ظهور و قیام منجی را
 یک دروغ، یک سراب می بینم
 من به راه خدا که آسان است
 واسطه، سد و باب می بینم
 کشتی اقتصاد نفتی را
 غرق در منجلاب می بینم
 همه جا را خراب بی نظمی
 همه جا اضطراب می بینم
 از برای چپاول و غارت
 چین و روس، پا رکاب می بینم
 هر کجا دزدی و خیانت شد
 دست عالیجناب می بینم
 عدل را از اصول شیعه
 ظلم را بی حساب می بینم
 هر کسی نغمه مخالف زد
 گردنش در طناب می بینم
 کار صنعت شکسته تحریم
 شورش و اعتصاب می بینم
 مصلحت را چماق می کوبند

کار بد را ثواب می بینم
 عکس آقا به ماه و ملت را
 غرق رنج و عذاب می بینم
 چونکه قرآن همیشه متروک است
 کشورم را خراب می بینم

سرود ملی انجمن پویندگان راه شرک

من گوش، جز به نغمه باطل نمی کنم
 جز کفر و شرک، چیزی حاصل نمی کنم
 نادانم و مقلدم و در مسیر جهل
 هرگز سؤال، از آدم عاقل نمی کنم
 طعم هوای نفس، چه شیرین و جالب است
 من گوش، جز به خواهش این دل نمی کنم
 اندر قفس، محقق یکسو نگر منم
 هی با توام، نگاه کنم، گل نمی کنم
 در حالت تقیه، چو روباه می رسم
 هرگز غلاف توطئه، حامل نمی کنم
 می ترسم از حقیقت و خفاش وار من
 در سرزمین خورشید، منزل نمی کنم
 هرگز کتاب و حرف مخالف نخوانده ام
 خود را دچار معضل و مشکل نمی کنم

در راه جهل، می دوم آسان و چارنعل
 دل را ز فکر باطل، حائل نمی کنم
 دکان دین فروشی و تقلید دائر است
 پس چاره ای به حل مسائل نمی کنم
 با منتهای آمال، اندر بحار شرک
 اندیشه از خرافه غافل نمی کنم
 تا هست کربلا و مفاتیح سرخوشم
 قرآن و کعبه چیست؟ حاصل نمی کنم
 در قلب سنگ من، نرود آب علم و دین
 دل را به غیر بدعت، مایل نمی کنم
 هنگام شک و تردید، من نفی می کنم
 در اینچنین مواقع، دلدل نمی کنم
 من جز حدیث غالی، باور نمی کنم
 من، گوش، جز به نغمه باطل نمی کنم

رنگ سیاه رنگ عشقه!!

علامت غم و ویرانیست رنگ سیاه
 نشانه بد نادانیست رنگ سیاه
 برای قوم خوارج چه رنگ زیباییست
 بله تهاجم شیطانیت رنگ سیاه
 قرین غصه و اندوه و ضجه و آن است
 خلاف شادی و شادمانیست رنگ سیاه

نقاب چهره تزویر در نفاق و کین
 عذاب دوزخ جاودانیست رنگ سیاه
 به هیچ حالت و نوعی ندارد استجباب
 که ننگ مکتب انسانیست رنگ سیاه
 سفید باش به فکر و به جامه و به جهان
 که شر و نکبت شیطانیست رنگ سیاه
 برای اینکه به سنت نبوده این شیوه
 خلاف رسم مسلمانیست رنگ سیاه
 چقدر روشن و سادست بیت آخر من
 جهان تیره ظلمانیست رنگ سیاه

اسلام ناب آخوندی!!

اسلام، خراب است از واسطه و باب
 ملت، همه نادان، حکام، همه خواب
 ویران، شده قرآن، از نقل روایت
 از اینهمه توجیه، از اینهمه آداب
 سنت، شده یک وهم، در پیچ و خم فقه
 در تاب و تب عرف، از واسطه و باب
 توحید شده شرک، در سایه مرقد
 تو غافل از رب، دل بسته به ارباب
 در کوی خرافات، فکر تو شده مسخ
 عمرت به فنا شد، عاقل شو و بشتاب

تقلید، تو را برد، تا قعر جهنم
 آهسته و کم کم، بی علت و اسباب

توحید یا شرک؟

با ملتی که خواب، توحید را چه کار؟
 با مذهب خراب، توحید را چه کار؟
 با گوشه‌های کر، این حرفها چه سود؟
 با کور آفتاب، توحید را چه کار؟
 تغییر قوم هست، آغاز هر صلاح
 در زهر انقلاب، توحید را چه کار؟
 اعدام یا ترور، محصول شورش است
 با ترس و اضطراب، توحید را چه کار؟
 از باب و واسطه، شد دین تو خراب
 اندر حضور باب، توحید را چه کار؟
 چون شرک خالص است، افکار زشت تو
 در این خلوص ناب، توحید را چه کار؟
 ویرانه شد دلت، از ظلم ظالمان
 با این دل کباب، توحید را چه کار؟
 در روز واپسین، با کوله بار شرک
 می آید این خطاب، توحید را چه کار؟
 با گنبد و ضریح، با قصه و فریب
 با رنگ و با لعاب، توحید را چه کار؟

پایان